

لباس جالب و یک شکل دانش آموزان ابتدایی چینی برای شرکت در یک رویداد ورزشی، عکس از روبنزر

لحظاتی بعد از یک تصادف دسته جمعی در نزدیکی خط پایان مسابقات دوچرخه سواری در انگلستان، عکس از تلگراف



عکسی جالب از پارک ملی سوئد که به «قطار رنگ‌های پر زرق و برق» مشهور شده است، عکس روز nationalgeographic

در محضر بزرگان

عاقبت یک جواب نیمه‌تلخ به والدین

حجت الاسلام والمسلمین فاطمی نیا درباره احترام به پدر و مادر گفته‌اند: «متأسفانه بسیاری از جوانان ما بر خورد و رفتار مناسبی با والدین خود ندارند. عاق والدین فقط آن نیست که خدای نکرده سبلی به پدر و مادر بزنن! گاهی یک جواب نیمه تلخ به پدر و مادر کدورت و ظلمتی می‌آورد که صد تا نماز شب خواندن، آن را جبران نمی‌کند! امام زمان (عج) هم به انسان توجه نمی‌کند! امام (ضارع) هم از انسان گله‌مند است.»

برگرفته از کتاب «کنه‌ها از گفته‌ها»، دفر اول، ص ۸۶

داستان‌های واقعی

ممنون بابت پختن «فستجون سیاه»!

همسر شهید مهدی زین‌الدین درباره واکنش شهید در برابر دست‌پخت‌اش که روزهای ابتدایی زندگی مشترک‌شان خوب نبوده است، می‌گوید: «وضع غذا یختم دیدنی بود. برایش فستجان درست کردم. چه فستجانی! گردوها ادرسته‌اند! خته بودم توی خورش. آن قدر رب زده بودم که سیاه شده بود. برنج هم شور شور. نشست سر سفره. دل تو دلم نبود. غذایش را تا آخر خورد. بعد شروع کرد به شوخی کردن که «چون تو قره قروت دوست داری، به جای رب قره قروت ریخته‌ای توی غذا!» چند تا اسم هم برای غذایم ساخت: «ترشکی، فستجون سیاه!» آخرش گفت: «خدا رو شکر. دستت درد نکته.»

برگرفته از کتاب زین‌الدین مجموعه کتب یادگاران

کاریکلماتور



بریده کتاب

ذره‌ای در قلب به جای قابی بردیوار

ما از وحشت فراموش کردن دیگران است که عکس آن‌ها را به دیوار می‌کوبیم یا روی طاقچه می‌گذاریم؛ یک وفاداری کاذب... خود ما به عکس‌هایی که به دیوارهای اتاقمان می‌کوبیم نگاه نمی‌کنیم، یا خیلی به ندرت و تصادفی نگاه می‌کنیم. ما به حضور دائم و به چشم نیامدنی آن‌ها عادت می‌کنیم. عکس، فقط برای مهمان است... این را یادتان باشد که ذره‌ای در قلب، بهتر از کوهی بردیوار است.

برگرفته از کتاب رونوشت بدون اصل اثرناد ابراهیمی

داستانک

لطیفه‌و حسرت!

مرد دانایی برای جمعی سخن می‌گفت و پند می‌داد. در بین پندها لطیفه‌ای برای حضار تعریف کرد. همه دیوانه‌وار خندیدند. بعد از لحظه‌ای او دوباره همان لطیفه را گفت و تعداد کمتری از حضار خندیدند. او مجدداً لطیفه را تکرار کرد تا این که دیگر کسی در جمعیت به آن لطیفه نخندید. او لیخندی زد و گفت: «وقتی که نمی‌توانید بارها و بارها به لطیفه‌ای یکسان بخندید، پس چرا بارها و بارها به گریه کردن و افسوس خوردن درباره مسئله‌ای مشابه ادامه می‌دهید؟! من: نارغای مصر ایران

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا تاتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



اندک صبر

دنیای زیبا!

دنیا که به پایان رسید

رویاها

دنیایی دیگر خواهند ساخت

و خنده‌تو

جای آفتاب را خواهد گرفت

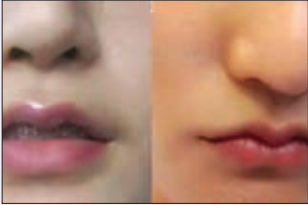
رسول یونان

دور دنیا

تفریح کردن با نشستن در بزرگراه!



لب‌های بوفالویی!



آدیتی سنترال/مد جراحی زیبایی عجیبی در چند سال گذشته در تایلند ایجاد شده که به شدت مورد استقبال دختران جوان است. آن‌ها حاضرند هزاران دلار خرج کنند تا لب‌هایی شبیه شاخ بوفالو داشته باشند! معلوم نیست که این مد عجیب چطور در بین جوانان رواج پیدا کرده است اما احتمالاً حالت لب‌های چند بازیگر مشهور و محبوب این کشور در این علاقه عجیب نقش داشته است. دولت حالا از جراحان پلاستیک خواسته این عمل را انجام ندهند و جلوی رواج عمل‌های زیبایی عجیب را بگیرند!

میلیون‌شدن با فروش آنلاین جوراب!



انجمن‌عاشقان قطار!



اما به تازگی یکی از اعضای این انجمن تصمیم گرفت تا به جای این که هر ماه کلی هزینه بابت قطار سواری بدهد، خانه‌اش را بازسازی و در یک قطار زندگی کند! حالا او تمامی قسمت‌های یک قطار از قبیل کوپه و موتورخانه را در خانه خودش دارد!

اینستاگردی

شوخی با مجسمه‌ها

کاربران ایرانی فضای مجازی به شدت اهل شوخی و نوشتن مطالب طنز هستند به حدی که بعد به نظر می‌رسد، سوزه‌ای به دست مردم خلاق ما بیفتند و اقدامی برای لطیفه‌سازی درباره آن نکرده باشند! یکی از همین سوزه‌هایی که این روزها هدف طنازی کاربران قرار گرفته، شوخی با مجسمه‌های یونان است که در ادامه چند نمونه از آن‌ها را می‌بینید. امیدواریم لذت ببرید و بخندید!



حکایت

دعای نیم‌دیناری!

روزی دو بازرگان به حساب معامله‌هایشان می‌رسیدند. در پایان، یکی از آن‌ دو به دیگری گفت: «لطیف حسابی که کردیم من یک دینار به تو بدهکار هستم.» بازرگان دیگر گفت: «اشتباه می‌کنی! تو یک و نیم دینار به من بدهکار هستی؟» آن دو بر سر نیم دینار با هم اختلاف پیدا کردند و تا ظهر برای حل آن با هم حرف زدند اما باز هم اختلاف، سر جایش ماند. هر دو بازرگان از دست هم خشمگین شدند و با سر و صدا تا غروب آفتاب با هم درگیر بودند. سرانجام بازرگان اولی خسته شد و گفت: «بسیار خوب! تو درست می‌گویی! یک روز وقت ما به خاطر نیم دینار به هدر رفت.» سپس یک و نیم دینار به بازرگان دوم داد. بازرگان دوم پول را گرفت و به سمت خانه‌اش به راه‌افتاد. شاگرد بازرگان اولی پشت سر بازرگان دوم دوید و خودش را به او رساند و گفت: «آقا، انعام من چی شد؟» بازرگان، ۱۰ دینار به شاگرد همکارش انعام داد. وقتی شاگرد برگشت، بازرگان اولی به او گفت: «مگر تو دیوانه‌ای پسر؟! کسی که به خاطر نیم دینار، یک روز وقت خودش و مرا به هدر داد چگونه به تو انعام می‌دهد؟!» شاگرد ۱۰ دینار انعام بازرگان دومی را به اربابش نشان داد. آن مرد خیلی تعجب کرد و در پی همکارش دوید و وقتی به او رسید با حیرت از او پرسید: «آخر تو که به خاطر نیم دینار این همه بحث و سر و صدا کردی، چگونه به شاگرد من انعام دادی آن هم ۱۰ دینار؟!» بازرگان دومی پاسخ داد: «تعجب نکن دوست من، اگر کسی در وقت معامله نیم دینار زیان کند در واقع به اندازه نیمی از عمرش زیان کرده است چون شرط تجارت و بازرگانی حکم می‌کند که هیچ مبلغی را نباید نادیده گرفت و همه چیز را باید به حساب آورد، اما اگر کسی در موقع بخشش و کمک به دیگران گرفتار بی‌انصافی و مال پرستی شود و از کمک کردن خودداری کند نشان داده که خسیس است. پس من نه می‌خواهم به اندازه نیمی از عمرم زیان کنم و نه حاضرم خسیس باشم.»

قطارزاده



ماوشما

* پرونده بستنی‌ها خیلی خوشمزه بود، به خصوص قسمت چه جوری بستنی بسازیم. امروز امتحان می‌کنم، اگر مشکل داشت و خوب نشد، بهتون خبر میدم! مریم کریمی، مشهد

* من یک پیرمرد ۵۰ ساله‌ام. واقعاً کمیک تون رو تایید می‌کنم، مردم مدام دنبال یک جور مشورت گرفتن از امثال من هستند که جوابش در قوطی هیچ بقالی پیدا نمی‌شه!

* شنبه رو دوست دارم، چون صفحه کودک و نوجوان دارین. ملحه، ۶ ساله

* عکس اون بنده خدایی که سر جلسه کنکور ارشد، روی صندلی خوابش برده، عالی بود! واقعاً به چه امیدی میرن اینا! برای پرسپولیسی‌ها و حاشیه‌های تیم شون متأسفم. این قدر پول پرست. میثم پرسپولیسی

* همسر عزیزم فاطمه من، ممنون از بودن عاشقانه‌ات کنار من. سالروز قمری ازدواج مون مبارک.

* مغرورترینم چون بهترین همسر دنیا رو دارم. محسن جان، همسرت عاشقتم.

